

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: جان هری- مترجم: سیف خدایاری  
منبع: روشنگر شماره ۳۸

## دبی شهر بردگان

بخش پنجم



### ۷. سبک زندگی

در تمام کتابهای راهنما به شما گفته می شود که دبی "دیگ گذاختن" فرهنگهاست. اما تا جایی که در شهر گشته ام، متوجه شده ام که هر گروهی گرد قلمرو کوچک قومی خود متمرکز شده و به کاریکاتور خود تبدیل شده اند. یک شب در قلب این شهر دلتنگ، خسته از قصر ها و کمپ ها به دابل دکر - میعادگاه سرمایه گذاران بریتانیایی رفتم. در ورودی کلپ یک کیوسک تلفن قرمز رنگ و علامت های ایستگاههای اتوبوس لندن را دیدم. سرسرای چوبی اش چیزی بین کلپ های دوران استعمار راج و مدارس دیسکوی دهه هشتاد بود. با چراغهای رنگی چشمک زن و فریاد های پیاپی چرز! همین که وارد شدم، دختری با دامن کوتاه کنار در ورودی به پشت روی زمین افتاده بود. پسری که کلاه دزدان دریایی رابرس گذاشته بود کمکش می کرد که سرپا باشد و با خنده ای شکسته بطری آبجویش را بر زمین انداخت. با دو خانم شصت و چند ساله آفتاب سوخته شروع به گپ زدن کردم که از ظهر تابه حال سیاه مست بوده اند. به من می گویند بشینم و دستور مشروب می دهند. یکی از آنها می گوید "آدم به خاطر لایف ستایل (سبک زندگی) اینجا می آید." همه درباره سبک زندگی صحبت می کنند اما وقتی از آنها بپرسی که سبک زندگی

چی هست، دچار ابهام می شوند. آن وارک آن را اینگونه خلاصه می کند "اینجا هر شب بیرون می ریم، خانه که بر می گردیم کاری نداریم، همیشه مردم را می بینیم که محشر است. وقت بیکاری زیادی داریم. خدمتکار و "ستاف" هم در خدمت داریم که همه کارها را ترتیب می دهند. همیشه در حال جشن هستیم!"

آنها بیست سال است که دبی اند، و خوشحال اند که چگونگی کار شهر را شرح دهند "اینجا یک سلسله مراتب حکمفرماست. بالای همه اماراتی ها هستند. بعدش فکر می کنم بریتانیایی ها و سایر غربی ها و بعد فکر کنم فیلیپینی ها، چون مخشون بهتر از هندی ها کار می کند. و در ته جدول هم هندی ها و بقیه را می بینی." البته آنها اعتراف می کنند که تابه حال با یک اماراتی صحبت نکرده اند. می پرسم هرگز؟ می گویند بله هرگز. آنها برای خودشان زندگی می کنند. با این اوصاف دبی آنها را ناامید کرده است. جولیوس تایلر می گوید "اگه اینجا تصادف کنی یک کابوسه. زنی انگلیس را می شناسم که با یک هندی تصادف کرده بود، چهار روز اونو انداختن هلفدونی! اگه یه ذره نفست بوی الکل بده کارت زاره. این هندی ها خودشونو جلوی ماشینت می اندازند چون بعدها خانواده اش ازت پول خون می خواهند - یعنی دیه. اما پلیس همه ش ما رو سرزنش می کنه. آن زن بیچاره!"

یک زن بیست و چهار ساله انگلیسی به اسم هنا گامبل از رقص دست می کشد تا با من حرف بزند. "من گرما و ساحل را دوست دارم! اینجا محشره!" می پرسم آیا چیز بدی اینجا هست؟ دارم فکر می کنم، یکی از آنها متوجه شده است و می گوید "بله، بانکها. وقتی میخوای پول رو حواله کنی باید چک رو فاکس کنی. نمی تونی آن لاین انجام بدی." می پرسم: دیگه چی؟ سخت فکر می کند و می گوید "ترافیک هم چندان خوب نیست."

وقتی از سرمایه گذاران انگلیسی می پرسم احساس شان در فقدان دموکراسی چیست؟ عکس العمل همه آنها تقریباً یکسان است. اول کمی منگ، بعد اندکی عصبانی می شوند. یک پسر اسکسی همزمان که می خواهد یک جفت شاخ گوزن را روی سرش بنهد و کمی آجور را در دهن دوستش می ریزد که به پشت کف زمین خوابیده و می غرد، در جواب به من می گوید "به شیوه عربهاست!"

بعداً در بار یک هتل، یک سرمایه گذار آمریکائی بد خلق را دیدم که در کار جراحی مصنوعی بود و ناامید از نجات یافتن از دست این آدمهاست. او می گوید "تمام کسانی که نتونسته اند در مملکت خود غلطی بکنند، اینجا میان و ناگهان ثروتمند میشن و فراتر از ظرفیت شان پیشرفت می کنند و لاف می زنند که بعله! خیلی مهم ایم. در هیچ کجای دنیا اینقدر افراد بی کفایت در موقعیت های بالا ندیده ام." او اضافه می کند "روابط هم کاملاً نژادپرستانه است. من اینجا دخترهای فیلیپینی دارم که برام کار می کنند و همان کاری می کنند که دخترای اروپائی انجام میدن، اما یک چهارم حقوق اروپائی ها را می گیرند. کسانی که واقعاً کار می کنند تقریباً هیچی نمی گیرند در حالیکه این مدیران بی لیاقت ماهانه ۴۰ هزار پوند به اینها میدن"

به استثنای این مورد یک چیز در حرفهای همه سرمایه گذاران مشترک است. شوق آنها از داشتن خدمتکار در خانه و اینکه خودشان کاری نمی کنند و به زندگی چسبیده اند. به نظر می رسد هر کس یک خدمتکار دارد. قبلاً اغلب خدمتکاران فیلیپینی بودند، اما بعد از بحران گفتند که قیمتشان بالاست. در نتیجه حالا داشتن یک کلفت قشنگ اتیوپیائی مد شده است.

این یک راز گشوده است: هرکس که خدمتکار دارد، قدرت مطلق بر او دارد. پاسپورتش را ضبط می کند (همه این کار را می کنند). ارباب تصمیم می گیرد کی پرداخت کند و کی می تواند مرخصی بدهد (اگر اصلاً اجازه مرخصی داشته باشد) ارباب تعیین می کند با چه کسی حرف بزند. اصلاً نباید عربی یاد بگیرند و نمی توانند فرار کنند. در قصر بورگر کینگ یک دختر فیلیپینی به من گفت "گشتن در میان قصرهای دبی برایش دهشتناکاست چون

خدمتکاران یا کلفت های فیلیپینی همیشه خودشان را از خانه ها می دزدند و کمک می طلبند. آنها می گویند، لطفاً کمک کنید. من اسیر شده ام، زندانی ام، اجازه نمیدنم به خانه زنگ بزنم. هفت روز هفته و تمام روز ازم کار می کشند. اولش میگم، برم به کنسولگری خبر بدم اما وقتی می پرسم در کدام خانه اید، هیچکدام آدرس خود را نمی دانند و کنسولگری هم دخالت نمی کند. من حالا از شان پرهیز می کنم. دارم به زنی فکر می کنم که به من گفت چهار سال است میوه نخورده ام. اونا فکر می کنن که من از مقامات کشورم که می تونم آزادانه در خیابانها بچرخم، اما من کاره ای نیستم."

تنها پناهگاه زنان در دبی، آپارتمان خصوصی و کثیفی است که در آستانه تعطیلی قرار دارد، پراز کلفت های فراری است. میلا ماتاری زن ۲۵ ساله اتیویایی است که خنده محزونی هم دارد. درباره ماجراهایش با من صحبت می کند. هزاران نفر مانند او هستند. به او وعده بهشتی در میان شنها داده شده بود، بعد دختر چهارساله اش را جا گذاشته و اینجا آمده تا پولی برای آینده اش بدست آورد. "اما اونا فقط نصف پول را بهم دادن، منو در خونه یک استرالیایی انداختند که چهار تا بچه داشت و خانم مرا مجبور می کرد هر روز از ساعت شش بامداد تا یک بامداد کار کنم، روز بیکاری هم نداشتم. خسته شده بودم و درخواست مرخصی کردم. اما اونا سرم داد کشیدن اومدی اینجا کار کنی نه اینکه بخوابی! یه روز نتونستم تحمل کنم و خانم مرا کتک زد. مرا با مشت و لگد کوبید. گوشام هنوز درد می کنن. اونا دستمزدم را ندادن. بهم گفتن بعد از دوسال بهت پول میدیم. چکار کنم؟ اینجا کس دیگری را نمی شناسم. وحشت کرده ام."

یکروز بعد از کتک خوردنی دیگر، میلا از خانه بیرون زده و در خیابانها با انگلیسی شکسته دنبال کنسولگری اتیوی را گرفته بود. بعد از دو روز جستجو کنسولگری را پیدا کرده بود. اما آنها گفته بودند که خانم را پیدا کن تا پاسپورتت را بگیریم. اما چگونه؟ میلا شش ماه است در این پناهگاه به سر می برد. دو بار با دخترش حرف زده است. می گوید "وطنم را از دست دادم، دخترم را و همه چیزم را از دست دادم." وقتی این چیزها را تعریف کرد به یاد جمله ای افتادم که در دابل دکر از زنی انگلیسی به نام هرمیون فرایلینگ درباره بهترین چیز دبی شنیده بودم. او با صدائی لرزان گفت "خدمتکارها! ما هیچ کاری نمی کنیم. آنها هر کاری انجام میدن."

## ۸. آخر دنیا

دنیا تهی شده است. آن را رها کرده اند، نیمه کاره رها کرده اند. فکر می کنم می توان با دوربین بریتانیا را دید زد. این جزیره پرشکوه با بادهای نمک سود، عقیم گشته است.

اینجا بر ساحل دبی، توسعه دهندگان در حال بازسازی جهان بودند. آنها جزایر مصنوعی به شکل تمام قاره های کره زمین ساخته اند و می خواستند هر قاره را به ساکنان آن بفروشند. شایعاتی بود که دیوید بکهام سفارش ساختن بریتانیا کرده بود. اما مردمی که در این نزدیکی کار می کنند می گویند چند ماه است اینجا کسی را ندیده اند. یک نفر از آفریقای جنوبی می گوید "دنیا به سر رسیده است."

در سرتاسر دبی پروژه های دیوانه واری که در دست ساخت بودند، اکنون زیر کلنگ اند. آنها یک ساحل دارای تهویه هوا می ساختند که لوله های هوای خنک را زیر شنها جاری می ساخت، تا انگشت پای غول های پول، هنگام قدم برداشتن از حوله به سمت دریا، نسوزد.

پروژه هائی که اندکی قبل از بحران اقتصادی جهانی تکمیل شده بودند، خالی و پاره پوره اند. زمستان گذشته هتل آتلانتیس در جشن بیست میلیون دلاری آخر قرن نوزدهمی با شرکت روبرت دنیرو، لیندزی لوهان و لیلی آلن افتتاح

شد. هتلی بر روی جزیره ای مصنوعی و البته درختان نخل که حالا مانند دندانی لق در دهانی در حال زوال به چشم می خورد. برجی صورتی است به سبک معماری فراغنه، که انسان را به یاد Zsa-Zsa Gabor می اندازد. لابی بزرگ آن، گنبد عظیمی است که با تویهای درخشان پوشیده شده است و روی آن هشت عدد نخل سیمانی شکوهمند قرار دارد. در وسط لابی، سازه ای شیشه ای درخشان وجود دارد که انگار تصویر هر کس تا بحال مهمان آتلانتیس شده است درون آن است. باران غیر منتظره ای می بارد و آب از سقف می چکد و کاشی ها فرو می افتند.

دختر اعیانی از آفریقای جنوبی مطلوب ترین اتاقهایش را به من نشان می دهد و توضیح می هد که لوکس ترین چیز ممکن در دنیاست. از کنار فروشگاهی عبور می کنیم که انگشترهای الماس ۲۴ میلیون پوندی را که با تم قاره گمشده و مدفون زیر آب یعنی آتلانتیس ساخته شده اند، می فروشند. مخزن های عظیم پر از کوسه ماهی می بینم که به قلعه های رها شده و زیر دریائی های غرق شده نگاه می کنند. اینجا ۱۵۰۰ اتاق دیگر وجود دارد که هر کدام منظره دریا را دارد. سوئیت نپتون سه طبقه است. آن را که می بینم، نفسم بریده می شود. سوئیت کاملاً در میان مخزن آب و در جوار کوسه عظیمی ساخته شده است. فکرش را بکنید، روی تخت خوابیده ای و کوسه ها به تو خیره شده اند. در دبی می توان با ماهی ها و کوسه ها خوابید و زنده ماند. اما حتی تجمل نیز رها شده است. چند شب زندگی در با کلاس ترین هتل شهر، هتل پارک هیات را آزمودم. این هتل مورد علاقه طراحان مد است، جایی که اله ماکفرسن و تامی هیلفیگر اقامت دارند. قصری مجلل و نادیده گرفته شده. هتل به نظر خالی می آید. وقتیکه غذا می خورم، تنها فرد موجود در هتل هست. یکی از کارکنان هتل در گوشم پچ پچ می کند "قبلاً اینجا پرآدم بود. حالا به زحمت یک نفر پیدا می شود." با شادی برای خودم می چرخم و احساس جک نیکلسون در فیلم شاینینگ را دارم، آخرین مرد در خانه متروکه و شب زده!

مشهورترین هتل در دبی و نماد افتخار شهر، هتل برج العرب است که نشسته بر ساحل مانند قایق بادبانی عظیم شیشه ای است. در لابی با زوجی لندنی که در این شهر کار می کنند، شروع به صحبت می کنم. آنها ده سال است اینجا هستند و می گویند دوستش دارند. "هیچوقت نمی دانی در این شهر با چی روبرو میشی، در آخرین سفرمان به اینجا، اوایل تعطیلات پنجره ما رو به دریا باز بود، اما در آخر یک جزیره کامل را بجایش ساخته بودند." صبرم از این همه اغراق به سر رسیده است. چرتم می گیرد. می پرسم: آیا از طبقه بردگان که در همه جا حاضراند، دلتان گرفته نمی شود؟ فکر میکنم سؤالم را خوب متوجه نشده باشند چون زن جواب داد "ما برای همین اینجا می آئیم. محشر است. نمیخواهد هیچ کاری بکنی." شوهرش با او هماهنگ می شود "دستشویی که میری، اونا درو باز می کنن، شیر آب رو باز می کنن و تنها کاری که نمی کنن اینه که گند را ازت بیرون نمی کنن!" هر دوی آنها به خنده می افتند.

ادامه دارد